

## سیمای هند در سبک هندی

دکتر رضا مصطفوی سبزواری

دانشگاه دهلی - دهلی

شیوه سخنوری ویژه‌ای که از اوایل سده دهم تا نیمه‌های سده دوازدهم هجری قمری در زبان فارسی پدید آمد، به سبک «هندی» یا «اصفهانی» یا «صفوی» شهرت یافته است.<sup>۱</sup> انگیزه‌های پیدایی این سبک تحلیلی جداگانه را می‌تواند اما از جمله ویژگی‌های آن بر اساس تعبیرهایی که بر زبان خود سخنوران این سبک رفته، می‌توان نمونه‌هایی مانند: «سخن تازه»<sup>۲</sup>، «شیوه تازه»<sup>۳</sup>، «طرز تازه»<sup>۴</sup>، «اختراع سخن»<sup>۵</sup>، «معنی جدید»<sup>۶</sup>، «معنی برجسته»<sup>۷</sup>، «معنی نازک»<sup>۸</sup>... را بر شمرد. در این سبک توجه مبالغه آمیز به خیالات

- ۱ استاد دکتر صفا تعبیر «سبک هندی» را فقط برای سخنوران پارسی گوی سرزمین هند درست دانسته‌اند؛ رک: تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوسی، سال ۱۳۶۳، تهران، ج ۵/۱، ص ۵۲۴.
- ۲ طالب عندلیب زمزمه‌ایم «سخن تازه» آفریده ماست (طالب آملی)
- ۳ منصفان استاد دانندم که از معنی و لفظ «شیوه تازه» نه رسم باستان آورده‌ام (صائب)
- ۴ هر که چون صائب به «طرز تازه» دیرین آشناست دم به ذوق عندلیب باغ آمل می‌زند (صائب)
- ۵ خیالبافی از آن پیشه ساختم طالب که «اختراع سخن» های خوش قماش کنم (طالب)
- ۶ چو باغ دهر یکی کهنه گلشنم طالب بهار تازه من «معنی جدید» منست (طالب)
- ۷ می‌نهم در زیر پای فکر کرسی از سپهر تا به کف می‌آورم یک «معنی برجسته» را (کلیم)
- ۸ عشرت ما «معنی نازک» بدست آوردن است عید ما «نازک خیالان» هلال، این است و بس (صائب)

رنگین، تخیل و توهم و باریک اندیشی و بیان مضمون‌های جدید و دیرباب و آوردن مثل در یافت شعر و نیز به کار گرفتن هنرهای شعری مانده تشبیه و مجاز و استعاره و مبالغه در ایجاز و گاه ایجاز مخّل، رواج کامل دارد.

یکی از ویژگی‌های دیگر سخنوری در دوره صفویه که با این گفتار پیوند دارد، نزدیک شدن شاعر با محیط زیست و توجه او به اطراف خود است تا بدین‌گونه مضامینی را از دور و بر خود بگیرد و بپرود. تفاوتی که در این خصیصه میان این دوره با دوره‌های پیشین بویژه سبک خراسانی وجود دارد این است که توصیف محیط زندگی در سبک هندی از دیدگاه عاطفی و احساس شاعر است نه چنانکه هست و به زبانی دیگر اوضاع اجتماعی و محیطی و هر رویدادی که در پیرامون او می‌گذرد، از دریچه چشم بیننده ترسیم می‌گردد و احساس و عاطفه سخنور در بیان آن نقشی اساسی دارد. در این سبک وجود هر چیز محسوس یا معقولی جزو نگاهی برای بیان پنهانی‌ها و درونیه‌های گوینده می‌گردد و گاه نیز به نحوی عبرت آموز از آن واقعیت عینی سود می‌جوید، واعظ قزوینی واعظانه می‌گوید:

از زبان کلک نقاشان شنیدم بارها بی‌زبان نرم کی صورت پذیرد کارها؟<sup>۹</sup>  
ویژگی یاد شده سبب گردیده تا سخنوران ناخود آگاه به تکمیل هنری بپردازند که از سالها پیش میان سراینندگان ادب فارسی سابقه داشت و بعدها به «شهر آشوب» و «شهر انگیز» شهرت یافت. «شهر آشوب» مجموعه‌ای از اشعار وصفی است در مدح و ستایش یا هجو و نکوهش شهر یا جایی یا گروه و طبقه‌ای خاص از مردم، مثلاً به عنوان نمونه می‌توان مثنوی «کارنامه بلخ» یا «مطایبه نامه» سنایی غزنوی را (سروده پیش از سال ۵۰۸) یاد کرد که موضوع آن مدح یا هجو بعضی دولتمداران روزگار شاعر است و به هنگام توقف سنایی در شهر بلخ سروده شده است و از باب اشتغال آن بر مسائل اجتماعی عصر شاعر بسیار سودمند تواند بود.<sup>۱۰</sup>

۹ واعظ، به نقل دکتر صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱/۵، ص ۵۶۳.

۱۰ رک: کارنامه بلخ، فرهنگ ایران زمین، ج ۳، دفتر ۴، ۱۳۳۴، به تصحیح آقای مدرس رضوی.

در میان سروده‌های سخنوران دوره صفویه و سبک هندی بسیاری ابیات پراکنده و گاه به صورت تک بیت وجود دارد که گرچه به دلیل همین پراکندگی و غیر «مجموعه» بودن، نمی‌توان عنوان «شهر آشوب» به آنها داد، اما گردآوری این پراکنده‌ها می‌تواند بر روی هم مجموعه بنسبت کاملی را تشکیل دهد تا بتوان از لابلای آنها وضعیت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ادبی و مردمی هند را دست کم در دوره صفویه بخوبی و مستند ترسیم کرد. ما در زیر به پاره‌ای از این تعبیرها و ترکیب‌ها و واژه‌ها که سخنوران آن دوره در توصیف محیط هند بکار برده‌اند، گذرا اشارتی می‌کنیم، به این امید که روزی این ابیات پراکنده به صورت مجموعه‌ای کامل گرد آید و بتواند در شناخت کامل و مستند سرزمین هند نقشی سازنده و مفید ایفا کند.

آوازه و شهرت دیدنی‌ها و شنیدنی‌های «سرزمین عجایب» بدان پایه رسیده بود که به نقل صائب «عزم سفر هند در هر سری»<sup>۱۱</sup> بود. او خود چنین می‌پنداشت که خاک هند مراد می‌دهد و کام نامرادان را شیرین می‌کند.

حاصل «خاک مراد» کشور هندوستان نامرادان وطن را کام شیرین گردنست<sup>۱۲</sup> بعضی تعبیرات و مضمون‌هایی که در توصیف هند یا شهرها یا دیگر وابسته‌های آن در اشعار سخنوران دوره صفویه بکار رفته و عیناً بر زبان خود آنان گذشته و عمدتاً متکی بر مشهودات آنها بوده به قرار زیر است:

۱۱ صائب می‌گوید:

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست  
(فرهنگ اشعار صائب، احمد گلچین معانی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۵۱)  
مقدمه ص ۳۹ و ۴۰ و یک.  
۱۲ مأخذ و صفحه پیشین.

«خال هندی»<sup>۱۳</sup>، «جلوه سبزان هند»<sup>۱۴</sup>، «غزالان شیر اندام» و «سیه چشمان هند»<sup>۱۵</sup>، «کشمیر سیه چشمان»<sup>۱۶</sup>، «نمک مردم هندوستان»<sup>۱۷</sup>، «چشم بتان هند»<sup>۱۸</sup>، «فرمابثری گلرخان هند»<sup>۱۹</sup> و «دوا بسخس دردمندان»<sup>۲۰</sup> بودن آنان، «سبزان مطبوع شیرین زبان»<sup>۲۱</sup> و «طوطی مقالان هندوستان»

۱۳ خط، فرنگی خال، هندی لب، بدخشانی بود ترک ما چیزی که کم دارد مسلمانی بود (نسبت تبریزی، ص ۱۴۲۵)  
مأخذ نقل این بیت و بعضی ابیات دیگر که فقط با ذکر شماره صفحه می‌آید، کتاب «کاروان هند» تألیف احمد گلچین معانی، از انتشارات آستان قدس رضوی، ج اول، سال ۱۳۶۹ است.  
۱۴ غافل از جلوه سبزان نتوان بود سلیم آنچه در هند دلم دیدم به کشمیر نندید (سلیم تهرانی - ۵۸۰)  
نیست ترکان ختارا خوبی سبزان هند چوب چینی خوردگان را کم بود بر خوان نمک (اشرف مازندرانی - ۷۳)

ویا:

رنگ سبزان هند را نازم که زدل برد یاد ایران را (منتهی زواره‌ای - ۱۳۷۰)  
۱۵ کدام دل که نشد صید این سیه چشمان فغان ز هند و غزالان شیر اندامش (صائب - مأخذ صفحه شماره ۱۱)  
از سیه چشمان هندی آب در چشم نماند آب‌ریزان می‌شود از دور چشمی آب ده (نظیری نیشابوری - ۱۴۵۲)  
۱۶ من ز کشمیر سیه چشمان نه آسان می‌روم بسا دل صد پاره و چاک گریبان می‌روم (عسکری کاشانی - ۸۹۹)  
۱۷ خنک رویند ترکان سمرقندی نمک در مردم هندوستانست (علی ترکان خراسانی - ۹۱۱)  
۱۸ چشم بت هندی دلم از ناز گرفت از یوز توان گرفت آهو، نتوان از چشم بتان هند، دل باز گرفت (عارف ایگی - ۸۳۹)  
۱۹ گلرخان هند فوجی بنده و فرمانبرند هر چه خواهی می‌توانی کرد، نیشابور نیست (فوجی نیشابوری - ۱۰۶۳)  
۲۰ بتان هند دوا بسخس دردمندانند که مومیایی انسانی این سیاهانند (ستار تبریزی - ۵۳۴)  
۲۱ به سبزان مطبوع شیرین زبان به طوطی مقالان هندوستان (فوجی نیشابوری - ۱۰۶۵)

- «حسن سبز و طاووس هندوستان»<sup>۲۲</sup>، «عیش آباد هندوستان»<sup>۲۳</sup>، «متاع عیش هندوستان»<sup>۲۴</sup>،  
 «نعمت فراوان هند»<sup>۲۵</sup>، «گلشن سرهند»<sup>۲۶</sup>، «فردوس سرهند»<sup>۲۷</sup>، «سواد اعظم حیدرآباد»<sup>۲۸</sup>،  
 «گلشن سرای هند»<sup>۲۹</sup> و «گلشن هند»، «گرمی هند»<sup>۳۰</sup>، «شهرت هنروران هند»<sup>۳۱</sup>،

۲۲ کی زحسن سبز در ایران توان شد کامیاب

هر کرا طاووس باید، رنج هندستان کشد

۲۳ به عیش آباد هندوستان، غم پیری نمی‌باشد

که مو تواند از شرم کمرها شد سفید آن‌جا

(سلیم تهرانی - ۵۷۷)

۲۴ من که جز غم نیست دربارم، نمی‌دانم چرا

چون متاع عیش در هندوستان افتاده‌ام

(سلیم تهرانی - ۵۸۰)

۲۵ نعمت هند فراوان بود، اما نرود

پساده گیلان زدل و حسرت نان لاکو

(اشرف مازندرانی - ۷۲)

۲۶ به نو بهار بیامد به گلشن سرهند\*

گل بهار ابد با هوا چو گل خندان

(سعیدای گیلانی - ۵۵۹)

\* شهرکی است در ایالت پنجاب هند که یکی از مراکز مهم رواج زبان و ادب فارسی بود و در زبان پادشاهان مغول شکوه و رونق داشت. (رک: سرهند مین فارسی ادب، از دکتر ادریس احمد، ۱۹۸۸، دهلی؛ نیز بنگرید: زیده المقامات، ج ۲، ص ۹۳-۴ و سرو آزاد، ص ۱۲۸).

۲۷ سرهند که فردوس در و جادارد

جا در دل دهر، چون سویدا دارد

گویم اگر از بلاد هندش بهتر

برجاست، که سرشرف بر اعضا دارد

(رونقی همدانی، ۴۹۱)

۲۸ توان از فیض وصف حیدرآباد

خرابی سخن را کرد آباد

قلم شرح سوادش را چو پرداخت

سواد اعظمی را طرح انداخت

(الفتی ساوجی - ۸۴)

۲۹ گریه را سردادم و گلشن سرای هند را

یک جهان گل بهر زینت در گلستان ریختم

(باقی نهارندی - ۱۵۵)

۳۰ از گرمی هند، سنگ شق می‌گردد

چون طلق، زمین طبق طبق می‌گردد

گر نیست بهشت، از چه چون اهل بهشت

هر چیز که می‌خوری عرق می‌گردد؟

ویا:

در هند که خاک و گرد می‌گردد گرم

تا گنبد لاجورد می‌گردد گرم...

(اشرف مازندرانی - ۷۳)

۳۱ در هند بود هنروران را شهرت

شب روشنی چراغ پیدا باشد

(اشرف مازندرانی - ۷۳)

- «کوه اجمیر عنبر سرشت»<sup>۳۲</sup>، «آگره و لاهور مجمع پری و حور» و جای «معمور و نور»<sup>۳۳</sup>،  
 «گجراتیان نمکین»<sup>۳۴</sup>، «چشمه سارهند»<sup>۳۵</sup>، «خیابان گلشن لاهور» با «ابره‌های بارانی»<sup>۳۶</sup>،  
 «سنبلستان هند»<sup>۳۷</sup>، «هند منبع سخن و معدن سخا»<sup>۳۸</sup> و جایگاه  
 «جوهریان قدر فضل شناس»<sup>۳۹</sup> و جای «رواج گوهر دانش»، «بستان هند»، «سبزان هند»<sup>۴۰</sup>،  
 «خاک پاک کشمیر»<sup>۴۱</sup>، «نسیم گل افشان عرصه کشمیر»<sup>۴۲</sup>،

۳۲ زهی کوه اجمیر عنبر سرشت مقام سرمقتدایان چشت  
 (ارسلان مشهدی - ۴۴)

۳۳ یک چند سیر آگره و لاهورم آرزوست  
 زانرو به هند می‌بزدم مرغ دل که جان  
 همان ای شریف همدمیم کن در این سفر  
 کاندل شب سیه مدد نورم آرزوست  
 (شریف شوشتری - ۶۲۵)

۳۴ گجراتیان همه نمکین، دل کبابشان  
 می‌خواره‌اند و خون شهیدی شراشان  
 (شهیدی قمی - ۶۶۳)

۳۵ همتم از چشمه سارهند، حلقی تر نکرد  
 از لب جو شکوه آب روان آورده‌ام  
 (صرفی ساوجی - ۷۲۰)

۳۶ ز آگره تا به خیابان گلشن لاهور  
 رفیق بودم با ابره‌های بارانی  
 (طالب آملی - ۷۶۲)

۳۷ طالب گمان میر که به سنبلستان هند  
 فارغ زیاد گلشن آمل نشسته‌ایم  
 (طالب آملی - ۷۸۲)

۳۸ در آبه هند و بین رتبه سخا و سخن  
 که منبع سخن و معدن سخا این جاست  
 (طالب آملی - ۷۷۹)

۳۹ به هند جوهریانند قدر فضل شناس  
 رواج گوهر دانش به مدعا این جاست  
 (طالب آملی - ۷۷۹)

۴۰ برگ عیشی قسمت ما نیست در بستان هند  
 همزمان مانده جز طوطی از سبزان هند  
 (سلیم تهرانی - ۵۸۱)

۴۱ خوشا کشمیر و خاک پاک کشمیر  
 که سر برزد بهشت از خاک کشمیر  
 (قدسی مشهدی - ۱۱۰۹)

۴۲ زیک نسیم گل افشان عرصه کشمیر  
 هزار دامن گل ریختم به جیب ضمیر  
 (لفظی خوانساری - ۱۲۰۳)

«کشمیر آزری تمثال و مانوی تصویر» ۴۳ و «عالم نور» ۴۴، «خاک مراد هند» ۴۵، «حسن خدا داد خویان هند» ۴۶، «پریرویان هند» ۴۷، «عیش و عشرت هندوستان» ۴۸، «جای اهل هنر و سخا و کرم» ۴۹.

از مضامین این «شهر آشوب» گونه‌های سبک هندی چنین بر می‌آید که: مردم هند سخنورند و اهل سخن و سخن‌آفرین.

از چشم اهل هند سخن‌آفرین‌ترم چون طوطیان، حدیث، مکرر نمی‌کنم ۵۰ هندوستان سرزمین عشق و عرفان لقب یافته چندانکه آتش عشق حتی از خاکستر این «شعله ستان» هم زیانه می‌کشد و معشوق بر سر مرده عاشق و در شراره عشق او می‌سوزد:

آتش عشق ز خاکستر هند است بلند زن درین «شعله ستان» بر سر شوهر سوزد ۵۱

۴۳ نهال گلشن آن عرصه، آزری تمثال

جمال گلین آن روضه، مانوی تصویر (لطفی خوانساری - ۱۲۰۳)

۴۴ کشمیر بود فصل خزان عالم نور

بر طالب فیض دیدنش هست ضرور (طغرای مشهدی - ۸۱۵)

۴۵ از خاک مراد هند تا گشتم دور

شد دیده‌ام از اشک پشیمانی کور (خالص اصفهانی - ۳۷۰)

۴۶ چون ماه نوبه حسن خدا داد قانعند

خویان هند و سمه بر ابرو نمی‌کشند (خالص اصفهانی - ۳۷۰)

۴۷ من که دادم دل به سودای پریرویان هند

راز پنهانم اگر پنهان نباشد گو مباش (مخفی خراسانی - ۱۲۶۷)

۴۸ روبه‌سوی هند شب‌ها در وطن خوابیده است

هرکه عیش و عشرت هندوستان را دیده است (اشرف مازندرانی - ۷۰)

۴۹ سوی هندوستان روم، کانجا

کار اهل هنر نکو رفته به زمین سیه فرورفته

که سخا و کرم ز اهل زمان

(نوابی کاشانی - ۱۴۶۰)

۵۰ مأخذ و صفحه مذکور در پاورقی شماره ۱۱.

۵۱ مأخذ و صفحه پیشین.

هند آتشکده‌ای را ماند که کسی از آن «بوته» خام بر نمی‌آید؛ در همین آتشکده هند بود که «آدم» «از گناه» پاک گردید:

ز آتشکده هند شد آدم زگنه پاک زین بوته محالست کسی خام بر آید ۵۲ ذکر باورها، آداب و رسوم و مسائل اجتماعی در بیان سخنوران این دوره فراوان به چشم می‌خورد. زن هند و را همواره مثل اعلای ثابت قدمی و استواری در عشق و وفاداری و شوهر دوستی دانسته‌اند و بد و مثل زده‌اند و از این رهگذر، از رسم «ستی شدن» زنان هند و سخن‌ها گفته‌اند و بندها برگرفته‌اند:

جان فدای دوست کن، کم زان زن هندو نیی کز وفای شوی، در آتش بسوزد خویش را ۵۳ (نوعی خبوشانی)

و یا:

خسروا در عشق بازی کم ز هندو زن مباش کز برای مرده بسوزد زنده جان خویش را ۵۴ (خسرو دهلوی)

«ستی شدن» یا خود سوزی زنان هندو پس از مرگ شوهر یکی از مضامین اشعار دوره یاد شده بود تا آن‌جا که زن هندو را در عشق و وفاداری «مردانه» دانسته‌اند و

اعتراف کرده‌اند که سوختن بر سر شمع گشته کار هر پروانه‌ای نیست:

چون زن هندو کسی در عاشقی مردانه نیست

سوختن بر شمع گشته کار هر پروانه نیست ۵۵

(صائب)

این فداکاری زنان هندو همیشه مورد تقدیس و حرمت بینندگان بوده و وفای به عهدشان را از عاشق پیشگان کم همتی که تنها به سوز و گداز هجران دل می‌بندند، و

۵۲ مأخذ و صفحه پیشین.

۵۳ مأخذ نقل بیت: مأخذ شماره ۱۳، ۱۴۷۹.

۵۴ مأخذ پیشین، ص ۱۴۸۱.

۵۵ مأخذ و صفحه پیشین.



فقط ندای عشق و عاشقی سر می دهند، مردانه تر دانسته اند و برای این خود سوختگان قدر و منزلت بیشتری از آنان قائل شده اند:

از آن عاشق که ماند زنده در هجران بود بهتر  
زن هندو که خود را در وفا مردانه می سوزد<sup>۵۶</sup>  
(تقی اوحدی)

وجود نکته‌هایی ظریف مربوط به فرهنگ عامه نیز در آیین اشعار سخنوران این دوره نمودی خاص دارد، رسم چرب کردن موها و روغن زدن به گیسوان در آرایش‌های زنان در آن روزگار ظاهراً رسمی متداول بوده است که گاه به گونه‌ای مبالغه آمیز از آن یاد شده است، سلیم تهرانی می گوید:

آب بر آتش زدن کار بتان هند نیست  
کز سر هر مویشان چون شمع روغن می چکد<sup>۵۷</sup>

صادق هدایت که با فرهنگ عامه هند انس و الفتی داشته در مورد این گونه روغن‌ها و مواد معطری که در هند برای آرایش مورد استفاده به گفته او «بُوگام داسی»<sup>۵۸</sup> قرار می گرفته در بوف کور چنین می نویسد: "مخصوصاً بوی عرق گیس و یا فلفلی او که مخلوط با عطر موگرا و روغن صندل می شده به مفهوم شهوتی این منظره می افزوده است، عطری که بوی شیرۀ درخت‌های دور دست را دارد و به احساسات دور و خفه شده جان می دهد؛ بوی مجری دوا، بوی دواهایی که در اطاق بچه‌داری نگه می دارند و از هند می آید؛ روغن‌های ناشناس سرزمینی که پُر از معنی و آداب و رسوم قدیم است، لابد بوی جوشانده‌های مرا می داده."<sup>۵۹</sup>

۵۶ مأخذ و صفحه پیشین.

۵۷ مأخذ پیشین، ۵۸۱.

۵۸ Bhogham (= کام بخش) + Dasi (= کنیز) در زبان هندی بر روی هم یعنی کنیز کام بخش معابد هندوان که ظاهراً بیشتر در جنوب هند بوده‌اند.

۵۹ بوف کور، صادق هدایت، انتشارات پیروز، چاپ پنجم، ۱۳۳۳، تهران، ص ۵۹.

در بیان سخنوران این عهد گاه به پاره‌ای از آداب و رسوم دینی یا فرهنگی رایج نیز اشاراتی می بینم:

چنان بانیک و بد عرفی بسرکن کز پس مردن  
مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزاند<sup>۶۰</sup>  
(عرفی شیرازی)

مرشدان و اقطاب لاهور درخور ستایشند و زینت دیار. طالب آملی که در لاهور دست ارادت به شاه ابوالمعالی قادری لاهوری متخلص به «قزوینی» داده بود، در وصف لاهور می گوید:

کنم ز آن رو مرید آسا شب و روز کرامت‌ها بیان در وصف لاهور  
که پیر و دستگیر و مرشد من یکی قطب است از اقطاب لاهور<sup>۶۱</sup>  
در جامعه هند که همه چیز فراوان وجود دارد، مردان شمار کمتری نسبت به زنان دارند:

طالع شهر زنان دارد نگارستان هند  
هست هر چیزش فراوان، مرد کمیابست و بس<sup>۶۲</sup>  
(طغرای شهدی)

اما این «گلرخان هند» با همه فراوانی، آهوئی رامانند که خوابگاهشان پشت پلنگ جز هند و گلرخانش، در هیچ کشوری نیست  
آهو که خوابگاهش پشت پلنگ باشد<sup>۶۳</sup>  
(سلیم تهرانی)

۶۰ مأخذ پیشین، ص ۸۸۰.

۶۱ دیوان طالب آملی، ص ۱-۴۰.

۶۲ مأخذ مذکور در شماره ۱۳ صفحه ۸۲۰.

۶۳ مأخذ پیشین، ص ۵۸۱.

بر روی هم باید گفت سرزمین هند اگرچه تیره می‌نماید ولی شکر خیز است؛ تلخ جینانی را ماند که کلامشان به شکر آمیخته باشد؛ گویی که جهان نیز به سیاهان میل بیشتری دارد، چون همه ثروت خود را به سرزمین هند روانه کرده است:

کلام تلخ جینان حلاوت آمیز است

زمین هند به آن تیرگی شکر خیز است<sup>۶۴</sup>

دنیا کند به دل سیهان میل بیشتر

از شش جهت به هند رود هر زری که هست<sup>۶۵</sup>

جاذبه‌های هند پس از اینکه مشتاقان بدانجا می‌رسیدند، جالب‌تر می‌نمود و نمودی بیشتر از پیش پیدا می‌کرد؛ قدسی مشهدی می‌گوید پیش از آمدن به هند «یاد» آن برایم تلخ و ناگوار می‌نمود و اکنون جز «سخن از هند گفتن» مقالی دیگر به مذاقم خوش نمی‌آید:

پیشتر زین در مذاقم بود یاد هند، تلخ

وین زمان جز حرف هندی خوش نمی‌آید مقال<sup>۶۶</sup>

دیار هند سرزمین افراد «بی‌غم» است. در آن جاکسی مشکل ندارد. اگر دردی هست

درمان هم هست؛ اشرف مازندرانی می‌گوید:

در کشور هند کس چرا دارد غم؟! پیوسته در وست درد و درمان یاهم<sup>۶۷</sup>

یاد هند محوی همدانی را محو خود می‌کند و قیل مستش یاد هند:

در سینه گذشت یاد هندی، هیبات! هان دور، که قیل مست ما میخ بکند<sup>۶۸</sup>

<sup>۶۴</sup> مأخذ و صفحه مذکور در شماره ۱۱ این مأخذ.

<sup>۶۵</sup> مأخذ و صفحه پیشین.

<sup>۶۶</sup> مأخذ مذکور در شماره ۱۳، ص ۱۱۰۶.

<sup>۶۷</sup> مأخذ پیشین، ص ۱۷۴، بیت بعد این طنز زیبای اشرف چنین است:

هر زخم که شب بهم رسید از پشه در روز، مگس بر او گذارد مرهم  
<sup>۶۸</sup> مأخذ پیشین، ص ۱۲۵۳.

توصیف هند از دیدگاه کلیم همدانی (مشهور به کاشانی) سخنور معنی آفرین و ملک الشعرا دربار شاه جهان لطفی دیگر دارد؛ کلیم هند را «بهشت دوم» می‌انگارد و «شوق هند» چندان او را «نالان» و «اسیر هند» می‌گرداند که به هنگام بازگشت از هند (۱۰۲۸ ه.ق.) «از این رفتن بیجا پشیمان» است ولی تنها به «امید صبوری» بار سفر می‌بندد. و می‌پندارد که منازل راه را «همچون جرس به پای دیگران» می‌پیماید:

توان بهشت دوم گفتنش به این معنی که هر که رفت ازین بوستان پشیمان شد<sup>۶۹</sup>

ز شوق هند ز آنسان چشم حسرت بر قفا دارم

که رو هم گریه راه آرم، نمی‌بینم مقابل را<sup>۷۰</sup>

اسیر هندی و زین رفتن بیجا پشیمانم

کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را؟

به امید صبوری از درش بار سفر بستم

خورند آری به امید دوا، زهر هلاهل را

به ایران می‌رود نالان کلیم از شوق همراهان

به پای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را

مولانا عبدالرزاق فیاض لاهیجی هند را کعبه حاجات عافیت جوین می‌داند و فقیه‌وار فتوا می‌دهد که هند سرزمین فضل و هنر است و هر که مستطیع آن گردید هند بر او «واجب است»:

حبذا هند کعبه حاجات خاصه یاران عافیت جو را

هر که شد مستطیع فضل و هنر رفتن هند واجبست او را<sup>۷۱</sup>

<sup>۶۹</sup> کلیم، به نقل تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵/۱، فردوسی، تهران، ص ۴۸۹.

<sup>۷۰</sup> مأخذ مذکور در شماره ۱۳، ص ۱۱۸۰.

<sup>۷۱</sup> فیاض، به نقل مأخذ شماره ۶۹، ص ۴۸۷.

حسن ختام سخن را با بیتی مشهور از آصف جاه تهرانی (م: ۱۰۵۱ ه.ق.)  
 وکیل السلطنة جهانگیر (۱۰۳۷-۱۰۱۴ ه.ق.) و سه سالار  
 شاه جهان (۱۰۶۸-۱۰۳۷ ه.ق.)<sup>۷۲</sup> به پایان می‌برم که:  
 یک سبزه بی نمک نبود در تمام هند گویی که هند را به نمک آب داده‌اند<sup>۷۳</sup>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

۷۲ مأخذ مذکور در شماره ۱۳، ص ۴.

۷۳ مأخذ پیشین، ص ۵.